

آبان غیرفرمایشی



هدی برهانی

آموزگار

آبان برای کلاس کوچک کتابخوانی ما، با یک برنامه فرمایشی در روز کتاب و کتابخوانی تمام نمی‌شود. درواقع آبان ماه کتابخوانی ماست. روزهای شوق بچه‌ها برای برپایی نمایشگاه کتاب درون مدرسه‌ای. درون مدرسه و نمایشگاه البته کلمات دهان پرکنی هستند برای رویدادی که ما در مدرسه داریم. رویدادی که در واقع نه نمایشگاه است و نه درون مدرسه‌ای!

آبان فصل مهمانی کتاب‌های مستعمل بچه‌هاست. ضیافت حضور کتاب‌های ممنوعه داخل خانه. ممنوعه نه از این جهت که حالا محتوای خاصی دارد یا مشکلی داشته باشد، نه. ممنوعه است چون بچه‌ها در طول سال اجازه ندارند کتابی از خارج مدرسه با خود به کلاس بیاورند، مگر در آبان ماه! ماه خوشی دانش‌آموزهای کتابخوان مدرسه ما.

بچه‌ها چندسالی است که می‌دانند از اول مهر فرصت دارند کتاب‌هایی - غیر از آنچه در مدرسه موجود است - با خود به مدرسه بیاورند و اگر مورد تایید من قرار گرفت، آن کتاب‌ها وارد چرخه امانت یکماهه میان بچه‌ها خواهد شد. هرکسی برای کتابش تبلیغ می‌کند، روزنامه دیواری می‌سازد و قول می‌دهد در ازای خلاصه خوب از کتاب به قید قرعه مثلاً آب نبات چوبی هدیه خواهد داد! یک نوع پول پاشی و وعده کودکانه برای جلب مخاطب بیشتر. (بگذریم!)

گرچه روزهای منتهی به آبان برای من خیلی سخت است و باید تمام کتاب‌ها را یک بار بررسی کنم، اما باید بگویم که روزهای آبان از آن هم سخت‌تر است؛ روزهایی که در مدرسه گول وعده‌های بچه‌هایم را می‌خورم و روزی چند کتاب با خودم به خانه می‌برم و می‌خوانم! ایامی که حق ندارم به کسی بگویم وقت ندارم یا نمی‌رسم و چوب خطم پر شده. البته روزهای ابتدایی نمایشگاه روزهای شلوغ من است. بعد رفته رفته به یک مرخصی چند روزه می‌روم تا نمایشگاه تمام شود و وارد پروژه دیوانه‌وار بعدی شویم. شاید علتش برایتان جالب باشد که در این صورت باید بگویم چیز خاصی نیست! راستش همه اصرار دارند خانم اولین نفری باشد که کتابشان را قرض گرفته. البته با میل و رغبت بسیار زیاد، یک وقت گمان نکنید قضیه طور دیگری باشد!

باید اعتراف کنم گرچه خواندن داستان‌هایی که گاهی فرسنگ‌ها از دغدغه‌هایم دور است، سخت است؛ اما درباره بعضی کتاب‌ها چیزی فراتر از میل و رغبت سراغم می‌آید. مثلاً شاید بیدار شدن حس‌های کودکانه‌ام. یا شور و شوقم برای خواندن «داستان‌های پیوچی» که شیفته اسمش شده‌ام! «پیوچی» را از فاطمه قرض گرفته‌ام. یک موجود «یه سر و دو گوش» که معلوم نیست موش است، سنجاب است یا موجود دیگری. از همان نقاشی‌های معروف «کلر ژوبرت» عزیز پارسال در روزهای انتهایی رویداد کتاب وقتی برگه «کدام کتاب را بیشتر از همه دوست داشتیم؟» را پرمی‌کردم با اطمینان کامل نام داستان‌های پیوچی را نوشتم. نه فقط چون داستان آموزنده کودکانه‌اش برابم جذاب بود، نه؛ چون توانسته بود به بهانه کتاب خواندن، تمام حالات شیرین کودکی را در من زنده کند و رحمت به تمام کتاب‌هایی که ما را از غرق شدن در دنیای بزرگ‌ترها نجات می‌دهند و کودکی را در ما زنده می‌کنند.

ب بسم ا...

۲ قفسه

ضمیمه کتاب و داستان روزنامه جام جم
سه‌شنبه ۲۱ آبان ۹۸ • شماره ۴۶



گرانی کتاب همزمان با آغاز هفته کتاب معضلی جدی است که این بار صدای خوانندگان را درآورده است

یک پیشنهاد بی‌شرمانه!

کاغذی‌های دوست‌داشتنی بلند کنیم. برای مثال وقتی کتابی حدوداً ۵۵۰ صفحه‌ای را باید به قیمت ۸۸ هزار تومان (معادل دو ماه یارانه دهک‌های کم درآمد) تهیه کنیم طبیعی است که دیگر دل و دماغی برای خواندن و مطالعه و لذت بردن از بوی ناب کاغذ برایمان نماند. (باز هم یک پرانتز باز کنم و بگویم بله همیشه خریدن مساوی با خواندن نیست و با عضویت در کتابخانه‌ها می‌توان لذت مطالعه را درک کرد، اما باید یادآوری کنم که گاهی برای دستیابی به یکی از تازه‌های نشر در مخزن کتابخانه‌ها باید مدتی صبر کرد و خب این برای برخی که خوره کتاب هستند مقداری طولانی و زمان‌بر است.)

برای این که ثابت کنم حرف بی‌ربط و زور نمی‌زنم مثالی بدون ذکر نام می‌زنم. دوست نویسنده‌ای می‌گفت طی مدتی که کتابش منتشر شده افراد مختلف به او پیام داده‌اند که کتابش گران است و تهیه آن برایشان مقدور نیست و از او خواسته‌اند در تهیه اثرش آنها را یاری کند.

باز هم بگذریم؟ بهتر است اندکی تامل کنیم، اندکی همین جا توقف کنیم و به این پرسش فکر کنیم که چه کسانی از این گرانی و افزایش مهارگسیخته قیمت کتاب سود می‌برند؟ از این که کتاب‌ها کمتر در دسترس باشند و کمتر خوانده شوند چه گروه یا اشخاصی منفعت می‌برند؟ این که کتاب‌ها تبدیل به کالای لوکس شوند و فقط قشر و طبقه‌ای خاص از آنها استفاده کند؛ خواست کیست؟ این که مانند بسیاری از امکانات رفاهی که فقط گروه خاصی حق استفاده از آن را دارد، کتاب هم تبدیل به ابزاری برای مانور تجمل‌دانایی گروهی شود، خواسته چه کسانی است؟

این اتفاق حاوی یک پیام است، آن هم این که کتاب از محصولی که قرار بود بیدارگر باشد تبدیل به مخدری برای آرام کردن دردهای مزمن گروهی شده است. دردهایی که مانند یک چاه، انتهایی برای آنها نمی‌توان تصور کرد و این قبیل ابزار سرپوشی برای مخفی کردن آنهاست. در این هفته هم اگر از کتاب‌ها حرف زده می‌شود یا برای ارائه گزارش کار است یا می‌خواهند خودنمایی و تفاخر کنند و قرار نیست با کتاب‌ها زندگی کرد.

به همین خاطر حس کردم نباید انتظار داشت، کتاب‌ها کسی را بیدار کنند؛ برای همین از چشمانم که خواب از آنها گریخته بود خواهمش کردم دوباره میزبان خواب باشند که تاب بیداری نیست.

«به داد کتاب برسید!...» این جمله داشت تکرار می‌شد که خواب از چشمانم رخت بست و بیداری جای آن را گرفت. در عالم خواب بودم انگار که این جمله بارها تکرار می‌شد و فریاد یاری جستن برای کتاب‌ها در گوشم طنین‌انداز شده بود. دیگر خواب و خوراک ندارم. همه لحظاتم را

می‌خواهند برای خودشان کنند. یکی نیست بگوید «نانت نبود یا آبت نبود سراغ کتاب رفتنت چه بود؟» اصلاً دیگر تکراری شده بخوایم بگویم حال و روز کتاب خوب نیست. کافی است بگویید کتاب، تا شنونده راهش را بکشد و برود دنبال زندگی‌اش؛ خب راست می‌گویند از کتاب‌ها که زندگی در نمی‌آید! تا حالا شده یک صاحبخانه‌ای بیاورد و بگوید شما که انسان فرهیخته و پاکبخته‌ای در عرصه فرهنگ هستید این‌ماه اجاره نپردازید! در خواب هم این اتفاق نمی‌افتاد...

بگذریم. اصلاً در این روزها که کتاب‌ها سواره شده‌اند و مخاطبان و دوست‌داران آنها پیاده، توصیه کردن به خواندن و مطالعه کاری نه تنها راحت نیست بلکه گاهی شرم‌آور است. وقتی مردم در خرج آب و نانشان مانده‌اند حرف از کتاب زدن کمی دور از اخلاق است. آن هم کتاب‌هایی که حتی نمی‌شود در خیال با آنها بود چه رسد به این که دست به جلدشان بکشی و ورق‌هایشان را لمس کنی!

چه شد به اینجا رسیدیم؟ داشتم به این فکر می‌کردم، برای این شماره که به بهانه آغاز هفته کتاب اندکی خواننده را در حال و هوای خواندن می‌خواهیم قرار دهیم، چه بگویم که ناگهان این فکر به ذهنم آمد که اصلاً چرا باید در این شرایط که هیچ‌کس به فکر کتاب‌ها نیست و حتی خود ناشران هم فکری برای محصولشان نمی‌کنند مخاطب را تهییج و ترغیب کنیم تا کتاب بخرند و کتاب بخوانند! (داخل پرانتز بگویم که خواندن مساوی با خریدن نیست و افراد می‌توانند بخوانند بدون این که بخرند، یک راه ساده آن عضویت در کتابخانه‌های عمومی است.)

از این هم بگذریم. به هر صورت هفته کتاب زمان خوبی است که صدای این دوستان کاغذی را بلندتر به گوش جامعه برسانیم ولی به نظر می‌رسد این بار باید صدای خوانندگان را بیشتر از این



حسام آفتاب

دبیر قفسه



اصلاً در این روزها که کتاب‌ها سواره شده‌اند و مخاطبان و دوست‌داران آنها پیاده، توصیه کردن به خواندن و مطالعه کاری نه تنها راحت نیست بلکه گاهی شرم‌آور است. وقتی مردم در خرج آب و نانشان مانده‌اند حرف از کتاب زدن کمی دور از اخلاق است